

افضل چمن سیلاب کن فکان
یعون

جذرا گین گلشن با گلهای نجات فرس در نظر بهارین گل بدامن اعنی

شایان گلشن

از جویدار گلزار علوم عقلی و نقلی مولوی محمد علی

در مطبعه میهنی کتب تاریخی و معاصرین
تألیف

۵۵۳۳

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE5533

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

بنام کیاستیذ گاهبار
 خداست که از فرزند بود خمنت
 بیالایش گوهر ماه و مهر
 کیاستیذ گیتیش در خورست
 ز به ملک فردوی آل گز گشت
 ز فرسایوی اوست کاین تیره خاک
 یرایند او در روز دگسان
 چنان آهین که لوتهاستیس در خورست
 کیاستیذ گیت کز آحت از کار
 نباشد جز او در خور داور می
 به زخمت ز اویش گیتی منور
 بهر تو دوستی نوگر بر من نهاده

کرد و هر نهفت شد و آشکار
 بخود کرد و نهفت شد و آشکار
 بر افروخت و نهفت شد و آشکار
 که فرتاشش ایناز او زاده است
 فرستین پشان رنگ بست
 شد از فرستین چنن تابناک
 که آید که راز هیوند یافین
 که فرتاشش مر لوب و می گز گشت
 نهانها بگر و نهفت شد و آشکار
 که فرتاشش آل راسند و گز گشت
 بکیوان شب تیره تر کرد و زور
 وزان از در ایش غلج گشت

بهین سیران جهان اسپریش
پناه آئینه دار کرمات خا و
نبرده سپهر گردن گشت از
گرامی گهر شمشیر یار جهان
شهر لیس را شهر یار از پیشه
خسته کن رنگ جیواد کیش
سمیر جهان اسپر جان اوست
بفرز دهر این سپهر شهنشاس
جهان رشک گلشن زدها و او
جهان جی که از غوی سادیر
پناه بندگی پیش یار باد

درخشان رخ نیور از آفتاب
سپهر ارگرداد و در داغ او
کیان نامی نشووه گیت نو از
سکن در فراغت فریون نشان
بهیند که کوز بر بنا و پیر
گراست تراوده نوایین جادیش
که سینود هم رنگ بدمان او
وزو نیوراد جهان را سپاس
که آبادی گیتی از داد اوست
سمنر گمنان از هر نیند و
ز سبزه نیندیش نکت در بار باد

باب الف ثنوی در بحر مل مسدس تکریمی یک بیت یکصد و هفت معنی

آفرین حسین شد و ایزد حسدا
استن و استون ستون اورا حصار
آسمان نه حقیق و ایوان ست قفسه
افق آمد حسرت و آرزو غم غم
اربع قدر و آرزو منیل و آرزو رنگ
آرن و آران و آرنج و آرنج
آبسال و آبسالان بوستان
اهرم و آهرمن ست و آهرمن
است و استر نعل و استر نعل
از من اسم ملک ایوان اسم دیو
انگدان و انگیان و انگدان

از هزار و شصت و نه

آفرینش خلق و آواره حسدا
استوار و استوان محکم شمار
آزبان و فرش سنگ بشاه عصر
صلح و عدل خوشم و مهر و شرم هم
شد ملک و محنت و آرزو جنگ
مرفق اشتغالنگ کعبه میرنج
آبگیر آمد غنای می دوستان
دیوار غون اسپر تنزایان من
یس بدان اختر اجرامی نکتہ س
ارغش اسم سبلو و اسم بیک و ریو
شعبه و حلیت باشد اسم جان

درخشان رخ نیور از آفتاب
سپهر ارگرداد و در داغ او
کیان نامی نشووه گیت نو از
سکن در فراغت فریون نشان
بهیند که کوز بر بنا و پیر
گراست تراوده نوایین جادیش
که سینود هم رنگ بدمان او
وزو نیوراد جهان را سپاس
که آبادی گیتی از داد اوست
سمنر گمنان از هر نیند و
ز سبزه نیندیش نکت در بار باد

آفرین حسین شد و ایزد حسدا
استن و استون ستون اورا حصار
آسمان نه حقیق و ایوان ست قفسه
افق آمد حسرت و آرزو غم غم
اربع قدر و آرزو منیل و آرزو رنگ
آرن و آران و آرنج و آرنج
آبسال و آبسالان بوستان
اهرم و آهرمن ست و آهرمن
است و استر نعل و استر نعل
از من اسم ملک ایوان اسم دیو
انگدان و انگیان و انگدان

آتشیه فروخته و پشتوزغال	آتشیه فروخته و پشتوزغال
آلگونه غازه و آل ست لال	آلگونه غازه و آل ست لال
اروب و افند شد جنگ جبال	اروب و افند شد جنگ جبال
وقت و ایک بت ساشه بشال	وقت و ایک بت ساشه بشال
افتد ستاحمد حق آن ملک مال	افتد ستاحمد حق آن ملک مال
آبدستان مطهره بی قیل و قال	آبدستان مطهره بی قیل و قال
لالق و انجبام راسته آل	لالق و انجبام راسته آل
حرص و ارمان حسرت و اندوه لال	حرص و ارمان حسرت و اندوه لال

شعوی در بحر مضارع مشمن شکرده بیت و سی و هشت لغت مع دوخته

آینه شکر طبیعت آرام راحت ست	آینه شکر طبیعت آرام راحت ست
استخار شوق و ازرم چه فرزند بی فوس	استخار شوق و ازرم چه فرزند بی فوس
او گنج شد ندامت و آواخ حسرت ست	او گنج شد ندامت و آواخ حسرت ست
اشغده نیم سوخته چوبی نگو فصل	اشغده نیم سوخته چوبی نگو فصل
آتشیه شد خلاصه آشت شد نشان	آتشیه شد خلاصه آشت شد نشان
آتشیه شد ملوث و آبشارت شرک	آتشیه شد ملوث و آبشارت شرک
افکاره سقطه باشد و اندوه شکره	افکاره سقطه باشد و اندوه شکره
اشکار صید و اشکره شکره بلانگیر	اشکار صید و اشکره شکره بلانگیر
ارمون شمار معنی بیانه ای هام	ارمون شمار معنی بیانه ای هام
آسانظیر و زینت و خمیا نه بی سخن	آسانظیر و زینت و خمیا نه بی سخن

قطر در بحر مضارع مشمن شکرده بیت و پنجاه و چهار لغت مع دوخته

الما شکر تیغ باشد و هم نام جوهر ست	الما شکر تیغ باشد و هم نام جوهر ست
آواک شکر جزیره و آچار جزیر ست	آواک شکر جزیره و آچار جزیر ست
اشغده دو اله باشد و آوینه صفت	اشغده دو اله باشد و آوینه صفت

آتشیه فروخته و پشتوزغال
آلگونه غازه و آل ست لال
اروب و افند شد جنگ جبال
وقت و ایک بت ساشه بشال
افتد ستاحمد حق آن ملک مال
آبدستان مطهره بی قیل و قال
لالق و انجبام راسته آل
حرص و ارمان حسرت و اندوه لال
آینه شکر طبیعت آرام راحت ست
استخار شوق و ازرم چه فرزند بی فوس
او گنج شد ندامت و آواخ حسرت ست
اشغده نیم سوخته چوبی نگو فصل
آتشیه شد خلاصه آشت شد نشان
آتشیه شد ملوث و آبشارت شرک
افکاره سقطه باشد و اندوه شکره
اشکار صید و اشکره شکره بلانگیر
ارمون شمار معنی بیانه ای هام
آسانظیر و زینت و خمیا نه بی سخن
الما شکر تیغ باشد و هم نام جوهر ست
آواک شکر جزیره و آچار جزیر ست
اشغده دو اله باشد و آوینه صفت

<p>ار بومرود دست دلی ارس عرس آو پیره می ایان بلا شمشیر ارغند خشکین و شجاع و دلاور این نامه خود نمائی و عشق و کرد و شان و شکوه و شوکت آرد و دفتر اشیانه زشت صوت افسانویک است اولنج تخت و دانش و زیبایی و دست منقار و برهم آمد و آرد و جفت استانه خوابگاه شد و انبوت بستر استاگران بها گهر و هم شناور از دوست صمغ و از زودخت صنوبر افراز شد تو ایل و ابلوچ شکرت</p>	<p>آبی سفر جل آمد و آب سیرتین بود انبویه لوله باشد و آوند طرف آب آخن ز شد معلم و آتون مسلم آذر گشپ برق شد و معبد موس آهرغ نفع و مرتبه و اصل و آروند الباقی فی زن شد و ایل و زوای آسیب صدمه باشد و آشوب مشعل ادرام و ادرش و درش است شکنه آماج تخت شاهی و گاه و آهمن و آویره گوشواره ایار بود سوار انجل شمار خیری و انجوب چوب عود انبیا چه قلیه یونی افشید بریش و</p>
--	--

<p>از زبان عرب بو و غمت آشتینه ست بیضه ایشان آیک و هم آره بود نوره بعض گویند در آن یک باغ نیر اندوج و او ای محبوب آرمان ست حسرت و افسوس روشنی آسمن رگد و دروغ اوستان ست و او ستام نیز زازل بدن بلا تنگ نظم در بحر خفیف مشتمل بر بیت و شصت و هفت لغت مع یک لغت</p>	<p>آله آمد عفت است و اشتراک آشیانه ست خانه مرغان آذر آباد گون بود کوره اودس آمد و جبش چه ذراع اندوب و ادرقن و اندوب ایش نشان و بدش و جاسوس آهشاه خوشامد و آفرودغ ادغ و اندره و محسب حکام اردن و اردن بود کفنگیر نظم در بحر خفیف مشتمل بر بیت و شصت و هفت لغت مع یک لغت</p>
--	---

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

اسک یک دستور داک ایوار
آمنه پشتواره سپینم
اژکمان ست و اثرهین و اثرهین
آخ شاپاش و بارک الله است
استه باشد سرین اژک فوج
اخرش و ارغ و وگر ارغاک
اژمنه داک همچو آفت داک
ایمده و ایمه ست گاه و این
الک و آلک سنبل الطیب است
اوسو آینه و اوسو رجا
اژرنگ ست نار نورانی
اسکر که چکی ست و شتوسه
آتش افروز همچو آتش زین
آخیش ست و آخیش نقیض
آغل آخیش سره و آنگ
آخه و آخ و آنگ شکیخ
آیشه چا پوس و آینه
اژدر و اژدر و اژدر و اژدر
ایوزه ایوزه چا ایوزه
اوسس احمد قرابت و میوند

سفر روز وقت عصر شمار
 احب تنزه بوقت پر شمار
 اثر کن مرد کاہل و سبے لکار
 افتد آد شگفت ای دلدار
 الفیہ کیر و اسپ موی زہار
 عشقہ و احبہ کہ شد اذن الفاء
 ہست قوس قزح بلا انکار
 اسکنک بقیہ م وارہ نشاء
 ایچ کدو آرزنگ سب بر خیار
 ارد و خشم و افہ شگفت شمار
 اشک و امید و انبر بشمار
 حصنک شد آسوخ و آروغ و کار
 قمع غیش و اشج قبولہ انکار
 استلکم قمر تندیست اسے یار
 مورچا است و اسپرں مضار
 ایچ باشد حوائے رحنبار
 خشتناک است و اک عیب و عار
 ہست مار نرنگ اسے ہشیار
 نیندہ ایواز شکاختہ پندار
 اتیکن کہیں اسے خانہ و آ

ॐ नमो भगवते वासुदेवाय

کدھ پاستا ڈیڈ کیجیا
وڑو میسر کچی چلی گئی
دیکھ کن تانے
عہ اچھے شمع دانی
عہ آرا را
عہ سب
عہ چال را
عہ کا فٹو
عہ اسریل
عہ آنداس

نفی باشد و بدین
 گشتند آنرا که در
 و گویا غرض از این
 و قیمت و در این
 آمده و اگر در این
 گویا که بر این
 جایگاه این
 خواند این
 از این
 از این
 از این
 از این

اینان خلاف است و کذب و دورغ	اینست خوی بد اسے با فروغ
ادارین بدوزشت و آگفت بیج	انوشه خوش و خرم ای نکته سنج
الردست شبکان و انبان جرات	اروس است کالاً اماره حساب
اژدست لای و گل آگوزشت	انزشت و اجماع باشد بهشت
انوشیروان است نوشیروان	ایرویز پر ویز هست ای جوان
ابا با بے اگر گر بود	ایایا اسوسو ابر بر بود
ازیریت زیر او اکنون کنون	ایداوید او افشون فنون

له بندی کنار
له ستان
له گشتی
له بی افغان
له بندگی
له تنگی
له سبزی

مثنوی در بحر مضارع مثنوی شمله چهار بیت و بستان لغت	
آماره و آساره و آماره حساب است	انگیزه سبب شد و استاوت است
انگوله و انگیل و هم انگل و انگیل	انگول و در انگله نگه شده بی قیل
اسهرمن و اسهرامن و اسهرمیه و اسهرن	شیطان و انیشه شده حس بلن
اسیمه سیمیه و آشفته برشان	ایدام ضد جوهر و آشکوه فروشان

مثنوی در بحر متدارک مثنوی شمله ده بیت سی لغت مع و حسن	
ایرون گوگرد و اسخار	زاج سیاه و اذر نار
استام است پراق و ساز غم	اسب نمکینه بود مهاز
اورند و اوزنگ شریک	شان و فرو مک و منور ویر
اوزک بانوج و اوشنگ	مغلاق و اوسون نینگ
استخر و اوشال غریب	ارل بانگ و گل کوشیر
اکمال و اکمال اسے یار	قے و انسکه شعله نار
انگیز و انگور و عنب	اسفید لار از نوع غریب
اور بود اوریب و اریب	کج و محض و اوزن ریب
افحج شیم آرو استاک	شاخ نورسته از تاک
انبار شن مشو و انبار	مملو و اشکار و اشکار

عین ریح
عین تالاب
عین دشت
عین آرو اسرا
عین دشت آگوشا
عین سبزه دار

بالکانه چسبیده و که بنیاس کسری بالانخانه دیویری در و سوس

نظم در بحر خفیف شتمه ده بیت و سبک گونه لغت

<p>چون و بدروز اندرون دیوان بس بود سیخ و جان شتر بارگاه است خیمه امرا لشک برنت و شبنم و ژاله بس فقط پنج سجست سرگوشی باد سیخ ست باد پنج اورک بند تیر و منکر و قید و فریب برزن آمد محله و کوچی سجنت و بر خنج و بر خنج سیرت و شتر و آن لغت</p>	<p>سبون و بویگان بسنه زدهان سب در برگ ست نوعی از پیکان لشکرم و هم سباره سده ایوان یزو و باب و غنم و خوبان سجست سر مرده برگه پنهان بوزکست ست صفه و ایوان داو و زنجیر و مفصل و میان بوم ارض و طبیعت ست ایوان نسبت دلا و بنامه غول بدن خوک برسان و برغان شبان</p>
---	--

مثنوی در بحر مضارع شتمه چهارده بیت و پنجاه و یک لغت مع نسخه

<p>برام دلم و خوش و آراگاه براهمه و چو برمه و بر ماه باد آورست نام دوم گنج بیگان میناب شد مکاشفه پوشا بلیفت و بره بر دو بر جلیش شتری بینغال نیزه باشد و شیکیش باتر گنگات باشد و میوار شتر بندار کیسه دار بدان و دوا فروش بتیار پنج و محنت و بنیاره سوزش بدره خرطیه زرد و دکن رشوت</p>	<p>آرسته است و دوس و بر موده هست چتر بر دایع مسئله سده و بالا نفیض کسیت از هشت گنج خضر و پر و نیرای جوان رویا و بخت طالع و باد برین ضیا بهرام هم بخون شده میخ در وری برنج شمار نیزه خود و برایش ریش سجاست شمار طوطی و گنگات جدا تیر هم صاحب تحمل و شان سخن پیش بر و دهرست ترک و دایع ای نموش بر سبت و طرز قاعده است اعدا</p>
---	--

۱۴۱۵
۱۴۱۶
۱۴۱۷
۱۴۱۸
۱۴۱۹
۱۴۲۰
۱۴۲۱
۱۴۲۲
۱۴۲۳
۱۴۲۴
۱۴۲۵
۱۴۲۶
۱۴۲۷
۱۴۲۸
۱۴۲۹
۱۴۳۰
۱۴۳۱
۱۴۳۲
۱۴۳۳
۱۴۳۴
۱۴۳۵
۱۴۳۶
۱۴۳۷
۱۴۳۸
۱۴۳۹
۱۴۴۰
۱۴۴۱
۱۴۴۲
۱۴۴۳
۱۴۴۴
۱۴۴۵
۱۴۴۶
۱۴۴۷
۱۴۴۸
۱۴۴۹
۱۴۵۰
۱۴۵۱
۱۴۵۲
۱۴۵۳
۱۴۵۴
۱۴۵۵
۱۴۵۶
۱۴۵۷
۱۴۵۸
۱۴۵۹
۱۴۶۰
۱۴۶۱
۱۴۶۲
۱۴۶۳
۱۴۶۴
۱۴۶۵
۱۴۶۶
۱۴۶۷
۱۴۶۸
۱۴۶۹
۱۴۷۰
۱۴۷۱
۱۴۷۲
۱۴۷۳
۱۴۷۴
۱۴۷۵
۱۴۷۶
۱۴۷۷
۱۴۷۸
۱۴۷۹
۱۴۸۰
۱۴۸۱
۱۴۸۲
۱۴۸۳
۱۴۸۴
۱۴۸۵
۱۴۸۶
۱۴۸۷
۱۴۸۸
۱۴۸۹
۱۴۹۰
۱۴۹۱
۱۴۹۲
۱۴۹۳
۱۴۹۴
۱۴۹۵
۱۴۹۶
۱۴۹۷
۱۴۹۸
۱۴۹۹
۱۵۰۰

پاشنه چون بل عقب پشت نظر	پاشنه	پهلو آمد حب و پهلوهست شهر
نظم در بحر رمل مسدس مشتمل بر سیزده بیت و هجده بیت لغت مع دو نسخه		
پردگی استوره پرده حجاب پرم و پرمور و پرمو انتظا ر پیله ریم و غوزه ابریشم ست پوشاک دیگر به پهنانه کک پنج خوش و پچواکی باشد تیر جان پلکه و پیغاره باشد سرش پاشیان لبلاب و سپور و شیرند پاقو آمد کند و پچا پچا پچا پیشکار و پیشیار و پیشکار پوشنه سر پوش و پشت و تیران پاچک ست و پاچاک سرگین شک پنج و بهوت و سر اسیمه بود پاره بخت و رشوت و گرز حدید	پهلو کت پهلو	

۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

پیشکش هدیه است و نذرانه دلت و پونج خالی و میخند پر و غم بار و مفر میدان پگنه مرد و حسین و کونته مزدیش را بعوضه شمار رقعه یازن ست و نرغاله پیش باشد برص بلا انکار هست زولانه و پرند نموده جوهر تیغ و تیغ جوهر در دار لشتون طیک هندوی میدان نیز نخلو چه گد گدی پندار ضائع و پیشیاز استقبال عمد و پلو اس جاپوتی ان پره همچون پره گریه شمار پانه همچون پنهان شد خانه پرسم اریاغ هست بے انکار پازخ آزار و پستی است خدین مثنوی در بحر مضارع متکلمه سیه و ده بیت و چهل و نه لغت مع سه	په خوشا پیش داد بیعانه پند باشد نصیحت و پانز پالنگ ست مقود و پالان پخت و پاسار و پاسار کلد پیل فیل و پلنگ بے انکار پیله وصله شمار و پر کاله پیله البق پرورش بر شمار پاک آمد شکرچه و پیوند پوش درع و پلاک ست ای یار پشت و پازیر، همچو پشتیان پنجه چو پنجه سنجله ای یار پامرد و معاونت پامال پخش و پرموده مضحک پیمان پاشر آمد زمین نا، سوار پعنه هست گوشه خانه پست باشد سویت ای دگدار پخت چون تیغ و پخش و پنهان مثنوی در بحر مضارع متکلمه سیه و ده بیت و چهل و نه لغت مع سه
---	--

پشانیست سختی و گستاخی و بین پرو و ترک و تیر و دواع و سلامت پیرایه هست و زیور و آرایش و لباس پرو و تیرا و وصل و نسب و سبب و سبب پرو و اک بانگ گنبد و کوکب و شلال	پریان و پرمیده و پرنده شد سیرین پریان شمار غیظه و پرتا و غیبت ست پاغرستون خانه و پاخیزه شد اساس پریاس لمس و پاک تمام و همه ست صدا پرو و نذر مه باشد و باید جاودان
---	---

شعبه تقالین تراپور بلبلد | محتش صدر مجلس استای کامران

مثنوی در بحر قناری متضمن مستطبه شانزده بیت پنجاه و چهار لغت مع دو سخن

تغیر و تراک است چاک و شکاف تراشه بزرگ تر ب مکر و گزاف است

تہا ہے ست بچوں تو ابے فنا و
تن آسانی آرام اسے با مراد

تھے چھوٹے خالی و تو می جوٹ ملاج و ملاج فغان ترس جوٹ

چلوست و تراج دراج وان
 تکرنگ و تدر و تدوبے لمان

سہا حال و طاعت و عبادت و عبادت
تو نہ دے تو نہ دے تو نہ دے

بهر خون بزم هست و عجب پیر
مقام دل را شد و طبع نرسیده

تشرخا شست است و تهره شغال^۴

تقو و تہوہست آب دران

تبر فاشلا و تیشه محمد و مست و تیغ

شماره پنجاه و یک

تنگ و ترنمان و تریان شہید

تفتد و گشتد و بود و غنا بود تند
مهره مخمخه سبک و ز باشد قروت

تو ابرو کریم ^{۱۴} به تبذیر ^{۱۵} کار

ترا نیرود و د جوان سلیل
توان حاضرت و ابریقان میل

سبغ فصیح و مبین محاسن | طب راسم از نینهای طبع

[illegible]

ترنگ است و ترناس آواز قوس

تو اسے بہا طمقشہ بود

تاریخ مسافر کا

<p>بود مهرش و معصاری خندان چون عالم جهان وزغ و جبابان کشد و چشک و جشاک با پوشش</p>	<p>جوازده چون جواز و هم جواز ان نیش و جوله و جوشه نشان جلیز آمد و جولو را سه خروگوش</p>
<p>چین بود صین و شلخ و چاچ شاش چور پور آمد تدر و اسه نیک روز</p>	<p>چالو و چاله رفاک و چار داس چند و چوگک توهم خرد و چور و چور</p>
<p>چینه و چالش خرام ناز و چنگ چای باشد صفا و چرخون بازنگ</p>	<p>چون کیر و چکل و چنگال و چنگ چرتی و چرلوست پیر و چرتی و چرتی</p>
<p>چشمه آواز پا اسه با سنده چار با لش و چاره و چوده اسپ بود</p>	<p>چشیر و چشمه نشان پا سنده چار با و چار و با سنده سنده</p>
<p>چس چانی سانی آه ای صیب چی ملن باشد و چینه مل گدا</p>	<p>چاشنی و چا و دوش را سنده نشان چاپوس و پالپوس ای با خدا</p>
<p>شد چاچم چیه و چیه و چیه چفت همچون چیت میخون تنگ</p>	<p>چش چش چون چیم چش ای جان چسته میدان نقشه و چشنگ را</p>
<p>چفت طارم باشد و چوپان شبا چیز لیز و چیز میسر از آید فیل</p>	<p>چفته مغلالت و چم گان صوبان چنگ تیغ است و چنگ آید صلیل</p>
<p>راگان دمفت و چوشک مبله چپیل ز حلقه باشد ای غنی</p>	<p>چسبک و انعام هست و چسبک چفته و چیان و چینه و چینه</p>
<p>بود و حرا و و چشک کار و انک چکر نه کار و انک را تو و یاب</p>	<p>چکانه فقده و چسند و چراسک چنوک و هم چنک کجشک و سرخاب</p>
<p>چیش نزع غله یکساله بشر چیم و چیم چش ز قنار نازت</p>	<p>چکانه خانور و چساست است چلب سینه و چینه نام سارست</p>

چکانه خانور و چساست است
چلب سینه و چینه نام سارست
چکانه خانور و چساست است
چلب سینه و چینه نام سارست
چکانه خانور و چساست است
چلب سینه و چینه نام سارست
چکانه خانور و چساست است
چلب سینه و چینه نام سارست
چکانه خانور و چساست است
چلب سینه و چینه نام سارست

چکا چاک ست و چکا چاک چنان من آفرین و بارک الله چنان حج نشد صدای ضرب شمشیر چکاک میخوان و هم چالیک شیک سراگاه و سیرامین و حراخوا	صدای ضربت شمشیر بشک بود و چکر گریب برامی حق آگاه چنان چن شد صدای رفتن تیر قله مقلات و چو چه هست و ریک چو ام و هم حیران خورشید علف را	
نظم در بحر خفیف مشتمل بر یازده بیت و پنجاه و دو لغت مع و نسیج	چنگلای زغن نشد و چنگار چرخ غوک ست و چرخله باخه چرخ آفرین بر سوز ۱۲ چرخ است و چرخست یوزیمه چندل و چندن و دیگر چندان چال شد آشیان و اسب و دمو چوبین ست و چوبکین مسلح چشمه میثوق و چکره شمس آب چاه یوزست و چا بچو عقوق چک برات و قباله و اقشون چمشک و چمنک و دیگر چنک چرمک و چیتان لغز چراس چیت و چالاک و چاکب چانوک چیره و چشک غالب و چربود چند فذست ترس و بیم شج	چرخ چرخ آفرین چرخست چرخ ۱۲ چنگل چوبکش چنگه چشاک
نظم در بحر محبت مشتمل بر یازده بیت و پنجاه و دو لغت مع و نسیج	چک گل آمد و خال و رخ چین بیتا چکا و چو چکا و دجا و پیشانی	چرخ چکا

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

قطعه در بحر جیشت مثنوی شتمن بزم باده بیت و نیجاده لغت مع و دو شخه

خواس بیم و خلاوه هست بخود و حیران
چکا دک آمد و خر بود شیره میدان
خره جذام و خواجهم و خازریم میدان
خنو خرات و خراس است آسیای کلان
خرش چه سحره و خرش حق و نادان
خسرت خست و خردک بیغیر جهان
وزیر دشت و وزیر و یگان و دوران
خرازماده و خند و بیغیر سلطان
دگر خرازه بود و زهره طبهر و کلان
بل و صراط بدان و قیامت و بهقان
لش نه خوله بود و ترش جان چه کمان

خاکشک میجو خلاوش هست شتر و ن
خردس میجو خرد و خرو و دیک و جنو
خجوله آینه و خون دم و خوی است عرق
خنگ ابلق و خنگ اسفین و خلیش غلیش
خراش مطیع و خفینه بود پسندیده
خزیده خدره و خضره غلاب و خنسل
خبر چاکت زیرک خدیو است و خدیو
خیر خوب و حسین و خشک چون خشتوک
خروسک است و خروشه نظاره و خروزه
خشیخ و خضر و خند و خینور و خینور
خو و خواره بود و خوب بندی و خنگال

مثنوی در بحر تقارب مثنوی نه بیت و سی و دو لغت مع سه شخه

عصا و خرام است رقتار نار
ذلیل و خینوک و خبوه استوار
خنگ سر و و طوبی است اولیای
ریشا خسته ز لوبی نکیر
خنگدانه قرطم بود بیگمان
سد فشرده و خلق بی ریب و شک
خندون دزد و گردن ایجان سن
خنگ گو کهر و باشدای نامدار
خو چو چلیا و وار و مور و گوس

خلمه سیخ و خایک تیک و خوار
خجاره بدان اندک و هنر و خوار
خجسته مبارک خفه و خرب
خزاین خراطین شد و خایه کیر
خلو آلوست و خشت گردگان
خغه چون خبسته و خوه چون خبک
خشاده خشاره است پیر استن
خزیره چه خزره سم انخار
خنده و خستر و خاست و خست
خو استر و خوار و مور و گوس

قطعه در بحر مضارع مثنوی شتمن دو بیت و ده لغت مع یک شخه

خجسته مبارک خفه و خرب
خزاین خراطین شد و خایه کیر
خلو آلوست و خشت گردگان
خغه چون خبسته و خوه چون خبک
خشاده خشاره است پیر استن
خزیره چه خزره سم انخار
خنده و خستر و خاست و خست
خو استر و خوار و مور و گوس

خبر آب میخ و خوش خیزه خدایا	خبر چال میش مرغ شد و مرغی قان
یاب الدال شوقی بجز دل شایسته	خبرک چه نام بازی خدایا
دیده مکست و سرکوب مختار	داس منجل و رنه میخ آبدار
دو سبب دامت و خشی شرک	دو سش منکبت یه چشم مردک
ده رگه باغیت و مرد و دیه	ده دله هر جانے ست و مرد و چیر
دیو دل قاشی دبی رجم و شجاع	دیو مردم هست شناس مطاع
ده یک و ده یوده و عشر و ده عشر	نی منکر امر معروف ای پسر
ولک و دله رتیل دیو پا	عنکبوت و دیوه سبیله بیخطا
دیده دار و دیو داراے باخبر	شجره ابجن ست داراے خبر
نیز داراے صلیب و دیو حار	خفته باشد تازیش عویج شمار
دژخم و دژخیم بدخوے و دژند	خشمگین دیشگر آمدت بلند
دست صحراست و دها غار کوه	پس دکن شد میخ کوه ای شیکو
دایم و دایم و دایم افسرست	دست صدر و فتح وید حق پست
دشمن آید شغل و دشمن عدس	دانگ و دانه است خم ای کشته رس
دختر اصلع دغ ارض بیگیا	هم سرب میوس و دارا نام شاه
دند هر چیز ز محنت اسے باسلوک	استخوان پیلو و خب الملوک
شانه شاج و نادان و قیصر	نیز دزد و بی دیانت یا کوسر
والمن باشد عفات و النور	صعوه و خطاف هست ای نیکو
دوزنه و دوزینه دان بی اشتباه	نیش و دخت هست ز نور سیاه
و خ صفت و فوج و خلاصه و شخوان	نیز و شخوار هست شکل بی نقار
و اسخا له منجل خرد و دروش	سر و دوسه نصاب آتیز جوش
در خورشید شوق و در شمشاد	دانه گانه رخت و کمالا بی خطا

این دیوان گلشن
 در کتابخانه
 مجلس شورای
 تهران
 ثبت شده است
 شماره ثبت
 ۱۳۸
 تاریخ ثبت
 ۱۳۸۰
 این دیوان
 در کتابخانه
 مجلس شورای
 تهران
 ثبت شده است
 شماره ثبت
 ۱۳۸
 تاریخ ثبت
 ۱۳۸۰

واه و داد کینه و دغدغه و سس
 دهنه همچون دهانه اسه و دلهار
 دک نصیب و گدائی و تقصیر
 بدشش ایما ^{قصه} دلال غمزه و نا
 وایس مانند دست مرزا حیرت
 و یک ^{بیا بے محول} استراره همچو دیک اوژا
 و لکر آید ^{بسی} تیره در در سوب
 دست استویه ^{بسی} همچو دست ^{بسی} سنبو
 دار بوچوب عود و دار نال
 دار بیت ست طارم انگور

دختر و دخت ابنہ بے افسوس
مست بے مشبہ معدنی زنگار
پس دزنگ ست محنت خمیر
دور باش آہ شد و ہزار آواز
و شگاہ ست و دسترس قدرت
شد تو ابل بانشک و انکار
دوغ باک ^{کرم صاف} تخمض امی محبوب
ہست شام ^{کرم} انے مبارک ^{چھاچھے}
چوب ^{کرم} شد و درک روٹل
آرہ ^{چھینک} پیواز و لفظ شدنی زو

نظم در بحر خفیف مستحکم بر ده بیت و شصت و شش گفت مع این سخن

[illegible]

دود و دای است چپینه دیوار
 یک روز گذشته بے انکار
 لاج و دیو را بدان شب تار
 بزبے عقل و نقطه پر کار
 وبل و دود بل بود غدار
 لمست و سیاه و هم پیار
 و له و دیو باد هست اعصاب
 میزدیم و دیه شد رخسار
 روم و دان کواکب سیار
 ششخوان سفره دمنی است خمار
 بیه در زن خیاط اسه بسیار
 ای ششم سمد شمار

[illegible]

زیر فوق و زیرست تحت و زمان	خج بود مرگ و زینا ربا شد امان
ز غار راض مناک دان و طعام	زه و زاده ایل و عیال آس همام
ز رو و ز لوجیه و ز لوجیه علی	بود ز فح و ثول لول آس مرد حق
ز غل و ز کال است خشم ز کاب	ز کاله داد و ز را لوفت اب
ز رولاق و ز بود را یگان	ز روه فنا فی ست آس جوان
ز غن دست حبست و ز لیت ست نیم	ز زبان خسر ز زنت عی و عظیم

نظم در بحر محبت ششمین شتمن یا زده بیت و پنجاه و دو لغت

ز و احکات و م زندانیان ز راه و زار	ضعیف و لاغز و ایل زاده و شمار
ز جال تار تنگ راز خفتن را لوجیه	ز لوک دیوچه و زیر و زنجیره صحر
ز بود و باش و کراش ز روک سست	ز غیر گمان ز دور را بدان حب و
ز خاک شمع ز رست و ز خاره شمع درخت	ز بان بره لبان اسکل بلا اسکار
ز بار لغره و فریاد و ز زوزه نوحه بود	ز غم قدیمی و زه آفرین ز ریودقا
ز راه بحر و زهاب و ز ممش مشیمه	ز یوز و رطه آب ز خاک دان مدرار
ز کاره بهشت ستیزنده و ز کو بخیل	ز ونگل اجرب و ز نجلیت و زن کابر
زه است چله و ز ولانه بند باز بکیر	ز ختیقه ست و ز زره و ز کیش بطار
ز غنک لوح و چکه زروع و ز فوغ ست	ز نویه ناله ککست و ز شیخ نوحه شمار
ز بهنجیخ کشی ز آب صفت و ز آواز	ز نشت رویت و ز یوا و ز کوبت انکار
ز رنگ بچو ز راج و ز رشک باریست	ز فغانه بچو ز وانه زمانه شغل انار

نظم در بحر هزج مسدس شتمن شش بیت و سه لغت

زمین است و زمی ارض اسه هنر و	ز موباشد گل خشک و گل تر
ز غازه ارزن و گاو رس و غازه	ز ناب آب ز رست و ز رو صفر
ز را غنک و ز را غن هم نم ز غنک	ز مین ریگناک و سخت بشم
ز غاوست ز غار و تجب خانه	ز و زک کو ز پشت و ز نیمه شد

نظم بود زن بهر
نیم مناک باشد و گو
از خود دلی و طعام را
نیز گویند و بیست و شش
و غنک هم و بیست و شش
چون از دست بیاورد
و زاده و زغان را و گو
ز و احکات و م زندانیان
ز جال تار تنگ راز خفتن
ز بود و باش و کراش
ز خاک شمع ز رست و ز خاره
ز بار لغره و فریاد و ز زوزه
ز راه بحر و زهاب و ز ممش
ز کاره بهشت ستیزنده و ز کو
زه است چله و ز ولانه بند
ز غنک لوح و چکه زروع و ز
ز بهنجیخ کشی ز آب صفت و
ز رنگ بچو ز راج و ز رشک
نظم در بحر هزج مسدس
زمین است و زمی ارض اسه
ز غازه ارزن و گاو رس و
ز را غنک و ز را غن هم نم
ز غاوست ز غار و تجب خانه

نوکس کلر هست در گفت و گو	بجای معاذ الله ای نیک خو
باب لیسین منوی در بحر بل مدس	تلمبه یازده بیت می پیاخت
سکک سیکو بود آواز یاک	سپس اسپ تیز روا سس تیز
جنگ نقل روزن و تکین و جسم	سخته و سنجیده روزن ای سپهر
سیدله گله ساد و سر او گراز	سنگ پشت آمد کشف سالی باینار
سبب قفاح و سکنج باشد مویر	سج و سنج و سبز بنجام اسس عزیز
سپرک آمد و رشن سر ساد و ایوان	هست خوش لاصالح بیگمان
سرخسند باشد بزرگ و بے نظیر	سند و سنداره ز نیم ست ای دیر
سام کسین مد بزرگ و هم شریف	سبب و هم سر گشته حیران اظرف
سوزیان و سود و دفع است و سین	نقز و سنجاده است عریان بدین
سوسک آمد تپو و سبب رنگ نیز	همچو سبب رخ ست عنقا ای عزیز
سارک و ساروک و سوران شارک	سنگواره شد قضا ای حق پرست
سندل آمد بوقوت و کفش پای	کشتی کو چک هم ست ای بنگر
نقشوی در بحر مجتبت شمن تلمبه دوازده بیت پنجاه و هفت لغت مع چهار	
شمار تخم و سمان و سپهر است فلک	سپنج ضیف سر و شش سر شش
سبک خفیف و سبکسار فاع البت	سپاسنت و لطف و سپرده پامال
سینج همچو ستیز و ستیزه جنگ شمار	سپهر بدست خدا و مد فوج سس انجار
سپاده شوکت سان سبب است نظیر	سوار قارن سارست اس و شل و سحر
سجور جنگ سدا بانگ شد پیش سبب	سدا و عا و ثنا سر نوشت دان تقدیر
سکله و سبک مد فواح و سرقه سلال	سج مع ضیف انفس یو و بی قال
سکال فکرت و سسر و احداث و سلال	سکادتله کوه و سغانه تحن انم
سیرین باشد و سیرین خوشه انکور	سینج همچو سس تا کست شاخ قوی ردا
ستوه عاجز و مخزون سر و سس تقسیم	سکج گنده دهانت و سس باشد عر

در بحر بل مدس
 سبب قفاح و سکنج
 سوزیان و سود و دفع
 سوسک آمد تپو و سبب
 سارک و ساروک و سوران
 سندل آمد بوقوت و کفش
 نقشوی در بحر مجتبت
 شمار تخم و سمان و سپهر
 سبک خفیف و سبکسار
 سینج همچو ستیز و ستیزه
 سپاده شوکت سان سبب
 سجور جنگ سدا بانگ
 سکله و سبک مد فواح
 سکال فکرت و سسر و احداث
 سیرین باشد و سیرین خوشه
 ستوه عاجز و مخزون

دعای نیک و سدا انجام هست تو کار	سرد دل شد بود و سینه بخت و سینه
تواضع آمد و شکاش شکست و تکرار	سکینه جنگ سر کوفت طعنه و سنجو

نظم در بحر هزج مسدس مشتمل بر چهارده بیت و پنجاه و هفت لغت مع ششحه

ستودان و خنده و سپهر پس مضمار	سراپرده قنات و خیمه انکار
سبیل هست دارالملک مستحضر	سیستان سیستان زابلستان است
سمرقند و سحر اسطرلاب پندار	سپاهان صفحان است و سمرقند
کبوتر سارشارک هست ای یار	سباروک و سباروک و سباروک
ریش سر کلاه به سخانه سرادار	سحاری فلک و سبک شروق سل
امیرت گشت و خنده و بیگار	ستم بیداد سرنگ و سر آنگ
سگ آمد کلب و سبنا لوت پتیا	سکاه چون شکاشه هست قنفذ
سمندون و سمن سر دانه ناز	سمندور و سمندوک و سمندول
سراغوش گیسو پوش ای یار	سراگوش و سراغوج و سراغ
سپند و اسپند و سرمه سرق انار	سپر غم چون سپر هم ضمیر انش
علاء و سلاج تا به سینه منقار	سفاهن شانه سرمه کحل و سندان
فسر و مایه سبک پاییز فست	شک نادان و نادان سبک سر
سرخه مرغ سقا س نکو کار	سیر کج باشد و سنگانه صموه
چو سگادیت قند زای خوش اطوار	سگرینه قنفذ و سگلاب و سگلاب

مثنوی ربح تقارب ششمن مشتمل بر نه بیت و دو لغت مع و ششحه

عکس سوخته کرم گشت رم شناس	سپش غله و سارنگ لوق و ساس
وگر سگوارک قطب یار دار	سفر دست سفر و دو هم سنگزار
وگر ساسک جام آس و درین	سپهر چرخ و ساغر و یک آیین
سفیر ست شو نیر اے بامراد	سپندان تبار گیت حب ارشاد
اشاره کن در مرز گویا دوار	سرایمه حیران کند و سیمیار

له کرسه
بر وزن
همه دران عارسته
را گویند که ابرسر
قبو آتش پرستان
سازند و بوی گلستان
همه دران عارسته
را گویند که ابرسر
قبو آتش پرستان
سازند و بوی گلستان
همه دران عارسته
را گویند که ابرسر
قبو آتش پرستان
سازند و بوی گلستان

شفت اصل شفت فرج و شنگله	شنگ	نیز شنگ خوشه سیاه سنبله
شنگ گند سلک آمدناودان	شوله	شنگ و شنگه سلباطه بکین
شنگل آمدوز و شوریز و شیمین		بزرگ شنگلک لوات ای غریز
شاهرن شاهورن و شاهوکان		سعدنی پولاد و شیدانست
شاکر و شیکار و بیکار و شوان	شاکله	هم شنان راعی شدای و شن دن
شفت مقارست و شاک حوصله		شیدون افغان شوخ و شونه آبله

تظم در جرجل مسدس شملیه بیت سی و هشت لغت مع یک

شاوران نام ولایت شهریار		شهر و دوشا هیده دان پر بنیر کار
شاک و شاماک و شامک و شمان		شینه بند و شامه رو پاک و خمار
شاپورد و شادورد و شارورد	شاپورد	شاپورد و دوشا بود و له شمشا
شوشک و شارشک و شیشو به ازین		شاشک و شاشنگ تیویا ددا
شمس همچون شفته و شوشه سلاک		شوکه باشد ناوچه اسه کامکار
شوره گز زل آمد و شیر و شیمین		آبوش شمشه اشد اذن شار
شاه افتر باشد اکلیل الملک		شاهانه تخم بک نامدار
شوگل و شنکور و شکوک و شنگ		فلک شفت کتبه و شلور ازار
شیشک و شیشاک باشد یخچال		کبش کیسه رباب حیاتار
شت زمار و ناگشت و دوشی		زخمه وز گیر و شیل و گز ار

منوی رجب تقارب شمن شملیه نوزده بیت و هشتاد و پنج لغت مع چار

شهر آبگیر است و حوض صغیر		شما هست حیوان بسیار شیر
شکم بطن و شلفینه و شلفیه		کس شانه مشط و کتف شش
شپاشاک و شیشاپ آواز تیر	شلیخ	شخول و شخیل ست بانگ و صفیر
شنا چون شناه و شناه و شتاب	شناه	ساعت شمار و شماره حساب
شلم صغ و شبیار الو شمر		سرسیر و شیر و عصاره شمر

بها که دران کس
و شاک افغان
شینه بند و شامه
شاپورد و دوشا
شوشک و شارشک
شمس همچون شفته
شوره گز زل
شاه افتر باشد
شوگل و شنکور
شیشک و شیشاک
شت زمار و ناگشت
شهر آبگیر است
شکم بطن و شلفینه
شپاشاک و شیشاپ
شنا چون شناه
شلم صغ و شبیار

شمال

شخال و شخا چون سخن شد خراش
شهامت و تخمین بر اسب سخت
شکجه و شکن چمن و شولان کند
شگون فال نیک و شکوه ستیم
شوند از پوشنا و سمیع و شوا
شوک ست و شکاز لویه شکند
شکینه خم و شلخ از موکان
شده شنبه و شیشه باک فرس
شبا یوز و شبیازه بیوازوان
شمنده دلیر و شمن بت پرست
شان غیث شد قرح و شحاب
شانگ کعبه شنع قرن ثور
شکفته از غرزه شکپا عجوب
شبانگ شعری شد و غنایب

خدا یاں و ملتیں

شهر چون شعله‌ی آتش
شب با تلک چای ای نیک‌نیت
چو شامخ و شامانچه سینه بند
سجده است سرای سخت ای ندیم
اصم شاه کمال احوال ای بانوا
خراپین شکوه و غمت ای ارجمند
شکاه و شفا چون شکرکای پیران
شنه باک عام ست ای نکته رس
شبا و نیز حق گوئی ای مازون
شباست سرعت تلنگ ست
شمانه یعنی تیر شهاب
شکینه دره شیوه دستور و طور
شکریه بود چاک و شیشه سوس
شماغنده گندیده بهشت می لبیب

تاریخ

شعری در بحر راجع لطوی مشتمل بر هفت بیت و موزون لغت

شیویشیت و گمان و شنار
 شیمتره شد شیطرج و شویشیه
 شد و شویشیه شد اسم خدای
 شنج ^{۱۳۴} برین باشد و بینی کوچه
 شارک و شار و شد و زوز و زوس
 شاه و شان خان ^{بنی} خسل عمل
 شار بود بلده و ^{بنی} و شن و شنار

گنجش و سباحت بود و ننگه عمار
 قاتله رخسار بدان سبے نیکر
 شیشه خوابیدگی و ست و پاسبے
 سخت زمین هم بود ای حق پزوه
 شپره خفاش شد ای نکته رس
 شبنم بود و شعله و شور و جیل
 مزاج و شو میسر بود و بنده کار

نظم در بحر محبت مثنوی ستایه نه بیت و چهل و چهار لغت مع یک نسخه

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

شکوه و بد ب و عظمت و شبیم فرار
 شکار و شکار و شکال و شغال بن و
 شلم و شلم و شلم و شلم و شلم و شلم
 شوال و شوال و شوال و شوال و شوال و شوال
 شال و شال و شال و شال و شال و شال
 شیان و شیان و شیان و شیان و شیان و شیان
 شتاک و شتاک و شتاک و شتاک و شتاک و شتاک
 شکاف و شکاف و شکاف و شکاف و شکاف و شکاف
 شکاف و شکاف و شکاف و شکاف و شکاف و شکاف

ششوی در بحر مضارع مستلبرج بیت و بیت و در لغت

شلیت شنبلیله و شلید و شنبلیله
شیوا بود و صبح و بلیغ و شکران از
شیل شیل شلیت شافیت و ان غیر
شیرگان مر باری و مر و مر گیا نیز
شیر و ان شیر و ان شیر و ان شیر

تلفی در بحر خفیف شتلمر شش بیت و مینو اه لغت

شوق بی غیرت و دلپس بود
 شهر و شوی روح و شفت خیل
 شاد و باش خوش و پیر و بسیار
 شعله آلود و شمشاد و شویار
 شایگان است از تقی سلطان
 شک تکه ندان و شمشکونه

شتر طوط است و شیب زبیر بود
 شام قبه شک سینه و زوئل
 شفت مفت و صغیم و نامو آت
 هست زاج سپید بی اسکار
 شیفته عاشق و شمان گرایان
 باخه و شادی است مینو

شاد و شایسته و شاد و شاد
 شاد و شاد و شاد و شاد

باب الغنیة منی و در بحر مل مسدس کبره بیت ربیشت لغت مع

[illegible]

غلیظه نگ و غلیهون چون غلیه زن
 غزه آواز و غلیه زجر و نه رشت
 خشک گتان و غلیغ سرخ زنبور
 غلیه شد اضطراب و بقراری
 غریغ خشک و غوشاک و غوشا

غلاب قمر حوض و غلبه روزان
 غراس و غرس غرش خشم و غم
 غریزه باشد و غم محمل غم زور
 غریزه باشد و غم محمل غم زور
 و اگر غوشا و یا حاکم است و غم

فزون و فزوت و فراوان کثیر
 فرو تپیده قوی شوکت و آشکار
 فراوین و فرویز باشد و سجا
 فلام و فلامه و فلیوه و فلیو
 فرخشور همچون فرستاده رسول
 فراغ و فروغ و فروزست نور
 فراگ و فراگین و فراگت دیر
 فروهر بود جوهر منب عرص
 فسون رقیه و فرنگ علم و ادب
 فرو کاس و ن همت است و ن
 فغانستان و فغانه و فغانه
 فرامیت چو فر باره شان و شکوه
 فراموشست و فرمش صدا از دست
 فراوند و فرونده و فرورنده
 فخریت و فخری از جمله
 فرازست مفتوح و مسدود نیز
 فریج و فریجیت ترکه اگر

باب انفاث قوی بجز تقارب مشق
 فروش مقیم و اقامت پذیر
 فروید و فریدم و فریدم و فریدم
 فرغم خزن و فرغاش و فرغاش
 عبث است بی سود و عبثت یو
 فروهنده باشد ملک بعدول
 فریبست و فریب و فریب و فریب
 فزراگن بود چو کرم امی با تمیز
 فرا حمله و جانب و فراقم قرص
 فروزیه و فزاق و ان و فزاق
 فرومایه و ون سفیای این
 فره پیش و فزایش و فزاید
 فراخور سزاوارای حق شرو
 فزاسی و فزاینده و فزاینده
 شمارست و فر جاگیم مقبدر
 فزان سان و فزان ان صید
 پس و پیش و پست و بلندای غز
 فریز و فریس از خراسی نام

فزون و فزوت و فراوان کثیر
 فرو تپیده قوی شوکت و آشکار
 فراوین و فرویز باشد و سجا
 فلام و فلامه و فلیوه و فلیو
 فرخشور همچون فرستاده رسول
 فراغ و فروغ و فروزست نور
 فراگ و فراگین و فراگت دیر
 فروهر بود جوهر منب عرص
 فسون رقیه و فرنگ علم و ادب
 فرو کاس و ن همت است و ن
 فغانستان و فغانه و فغانه
 فرامیت چو فر باره شان و شکوه
 فراموشست و فرمش صدا از دست
 فراوند و فرونده و فرورنده
 فخریت و فخری از جمله
 فرازست مفتوح و مسدود نیز
 فریج و فریجیت ترکه اگر

فزون و فزوت و فراوان کثیر

فراوند و فرونده و فرورنده

<p>فلا سناک یخ فسیله کله بودنخ و فخرش کینه شمار فرسپست شستیر فردش بار فروشاک چه بفرای حق پرست فش و فخر بودی ای کامیاب</p>	<p>فزاک ست فرق سده و هم کله فلا ده سر اسیمه فرنگسار فمانه بود پانه اسه نامدار فلز و فلز ناک پس خورده است فرخج ست زشت و سیرین و دبا</p>
<p>ضد حفظ و فراوش ست بهوش قشعر بره فخر زشت و فراپیش فرازین ضد آن فلند پر چین بود و انشور و فولا و پولاد فسانه قصه بی اصل پس رار فخر و فخر و آمد هر چه بکین فرسناک ست بیشک لیل نوروز عطا فرخج حیش و حصه و ناز قلخ آغاز و فرسنداج امت فیادر شد یعنی پیشه و کار درست و درست و فخر بود و دو فروزیده منور بی نکیست بلا انکار رب النوع انسان و گره فرطیو جبت بے زور و گره فریال باخاندانه بے قال بود و کابوس و فخر و مبارک</p>	<p>فراوش و فراوش همچو فرموش فرانشا همچو فیا ای حق اندیش فروز و فروز وین ستیرین فناک ابله شد و فرجا و فرسار فوسل فوسل آهنگر ست ای پاک فرش ست آفرین فزیه نفرین فنو فخر و فخر و زست پیروز فروده خست و بریان و فغیاز فرو و اسکفه و فرگاه حضرت فیادار و فیاد آمد چو فیادار فخن وسط گلستان و فخر بود فاش و فاش با نکیست فقر شمار و فقر و فزاد فرخج خطاست و فرخج ست و فواره و فو و فو بود و رنجک و رنجک</p>
<p>بهر خفیف شتلمه پانزده بیت و پنجاه و نه لغت مع سه نسخه</p>	

فلا سناک یخ فسیله کله
 بودنخ و فخرش کینه شمار
 فرسپست شستیر فردش بار
 فروشاک چه بفرای حق پرست
 فش و فخر بودی ای کامیاب
 ضد حفظ و فراوش ست بهوش
 قشعر بره فخر زشت و فراپیش
 فرازین ضد آن فلند پر چین
 بود و انشور و فولا و پولاد
 فسانه قصه بی اصل پس رار
 فخر و فخر و آمد هر چه بکین
 فرسناک ست بیشک لیل نوروز
 عطا فرخج حیش و حصه و ناز
 قلخ آغاز و فرسنداج امت
 فیادر شد یعنی پیشه و کار
 درست و درست و فخر بود و دو
 فروزیده منور بی نکیست
 بلا انکار رب النوع انسان
 و گره فرطیو جبت بے زور
 و گره فریال باخاندانه بے قال
 بود و کابوس و فخر و مبارک
 فراموش و فراموش همچو فرموش
 فرانشا همچو فیا ای حق اندیش
 فروز و فروز وین ستیرین
 فناک ابله شد و فرجا و فرسار
 فوسل فوسل آهنگر ست ای پاک
 فرش ست آفرین فزیه نفرین
 فنو فخر و فخر و زست پیروز
 فروده خست و بریان و فغیاز
 فرو و اسکفه و فرگاه حضرت
 فیادار و فیاد آمد چو فیادار
 فخن وسط گلستان و فخر بود
 فاش و فاش با نکیست
 فقر شمار و فقر و فزاد
 فرخج خطاست و فرخج
 ست و فواره و فو و فو
 بود و رنجک و رنجک
 بهر خفیف شتلمه پانزده بیت و پنجاه و نه لغت مع سه نسخه

گر که همچون گلشنک و گلچینک
 کشور و قشایم و کی شنشاه است
 کیش ترکش کما و همچو کمان
 کاج و کاژ و کلان و همچو کلان
 کن کن امر و منی و کماندک
 کش و مده و است و کمان و ریح
 کوز و کوثر و حدب و کپل و قوع
 کوپن و کویار و پتک و کیان
 گر گر انکشت چه کر که و کر جن
 کوس و قاره و صفت و کر کام
 کفیلینک چه کفیلینک یار
 کا و کا و ست جستجو که ویز
 که خدا است صاحب خانه
 کاغ کاغ است بانگ ای یا
 کتل و کفیلینک و کفیلینک
 کاغ کاغ است بانگ ای یا
 نیز کاغیر و بیشک و انکار

هم کلنجار را بدان حسرت چنگ
 کلبه و کان و کوی شهراه است
 قوس و کز لک قلمه اش بخوان
 احوست و کرشمه و غنزه و ناز
 کت و مت شد و پیک و بیشک
 شد گلن باغ و کاشاک ضمیمه
 کوسه بی ریش مرد و کل مستمع
 هم کرستون مننه قبتان
 هست غصه و نای برادرین
 طاقت و مقصد و کراز خرام
 هست و موص بیشک و انکار
 فطوق و ادراک و کارزار ستیز
 کند و کند آورست مندرانه
 کو که آواز فاخته پندار
 خنجر و کج و دم برنگه شمار
 همچو کاغاله هست و کافیش
 تازی جمله عطف است ای یار

در بحر خفیف شمشیر بیت و بیت و ست لغت

بکاس جوک شد قنفذ
 شمشیر و کالنج
 نوزده شمار و کام خنک
 آتش که من گریه
 آنا لایه کوه و کوی چل

کاس طبل بزرگ و خوک زرت
 فاخته که کله چه شانه سرست
 کاسک و هم کلان تار و ست
 کوره و دیش و کلان کوفه
 کفش و هم کاک و شست و ست

در بحر خفیف
 شمشیر و کالنج
 نوزده شمار و کام خنک
 آتش که من گریه
 آنا لایه کوه و کوی چل
 کاس طبل بزرگ و خوک زرت
 فاخته که کله چه شانه سرست
 کاسک و هم کلان تار و ست
 کوره و دیش و کلان کوفه
 کفش و هم کاک و شست و ست

کار و سکین گرا و نیش ترست
 کعبه و کعبه بوزنه ای سپر
 کرا کر بود زانغ اسی جان من
 کیا جور و اناسیت بی اشتباه
 کبابک و کیال سنت جیل
 کما ساندک و کاشت باشد دروغ
 بود طرز و قانون گرواد پاس
 تو بر گشت توان را بدان ای منیم
 کیا زنده شد بادشاه کلان
 کلیدان کلیدانه فضل ی رشید
 چو کلوا بود و غول ای پاکباز
 زرنیا و مرغ و فوخ ای باشعور
 بود و غیب و قوم آتش پرست
 چو کاکب فیده شد ای رهبا
 سربست و گلجان سباط شمار
 کدین آله جامه کوب ای عزیز
 کیتب ست بی شبهه قی و نایب
 سربست و کوز می بود
 کفاختی و ریح ای خوش
 کره فلک خروست ای
 کعب تنگ شد کارزار
 کنش تفصل که غیر مکافات

کوب و کیتب محکم و حجام
 کعبه و کعبه بوزنه ای سپر
 کرا کر بود زانغ اسی جان من
 کیا جور و اناسیت بی اشتباه
 کبابک و کیال سنت جیل
 کما ساندک و کاشت باشد دروغ
 بود طرز و قانون گرواد پاس
 تو بر گشت توان را بدان ای منیم
 کیا زنده شد بادشاه کلان
 کلیدان کلیدانه فضل ی رشید
 چو کلوا بود و غول ای پاکباز
 زرنیا و مرغ و فوخ ای باشعور
 بود و غیب و قوم آتش پرست
 چو کاکب فیده شد ای رهبا
 سربست و گلجان سباط شمار
 کدین آله جامه کوب ای عزیز
 کیتب ست بی شبهه قی و نایب
 سربست و کوز می بود
 کفاختی و ریح ای خوش
 کره فلک خروست ای
 کعب تنگ شد کارزار
 کنش تفصل که غیر مکافات

کعبه و کعبه بوزنه ای سپر
 کرا کر بود زانغ اسی جان من
 کیا جور و اناسیت بی اشتباه
 کبابک و کیال سنت جیل
 کما ساندک و کاشت باشد دروغ
 بود طرز و قانون گرواد پاس
 تو بر گشت توان را بدان ای منیم
 کیا زنده شد بادشاه کلان
 کلیدان کلیدانه فضل ی رشید
 چو کلوا بود و غول ای پاکباز
 زرنیا و مرغ و فوخ ای باشعور
 بود و غیب و قوم آتش پرست
 چو کاکب فیده شد ای رهبا
 سربست و گلجان سباط شمار
 کدین آله جامه کوب ای عزیز
 کیتب ست بی شبهه قی و نایب
 سربست و کوز می بود
 کفاختی و ریح ای خوش
 کره فلک خروست ای
 کعب تنگ شد کارزار
 کنش تفصل که غیر مکافات

کوبیده حمله هست و قورپوش و شام
کند و کند و کند و کند و کند
کا و حرس و کماله و کالاستاع
کفچه چچه کفچه کفچه ای بهوشیار
کالم آمد شب و کابین حدراقی
کندر آمد شهر و کلد و ارض سخت
کاج و کاج و کاش لیت و کی متی

کوبیده فضل و حباب و کاسه جام
چون گو کند و ج هست ای پر شعور
کمرش و کنبوره و کمرست ای مطاع
معرفه کفینه ز ازل یاد دار
پس بدان کنگار خطبه بی نفاق
کشتی آمد پیشه گزینخ درخت
پس کجا این و کسی من ای فتی

کنونی بجز نوح مسد شتاب سینه ده بیت و پنجاه و چهار لغت مع سه سخته
کنایه ضد نوک واک بے مغز
کمینه سفله کمر کاسه بخیل ست
کیا جو رست و انا کسل نادان
کندر نام کس و کس مردم اهل
کنام آرامگاه و آشیا
کیرج و کار و کلک بشد تواره
کسید آفرینه و کفشی ترنگار
کده بیت و ده و کاجال و کاجا
کنک مسک کینه آمد پرستار
کنک باشد نقد کشتار بسیل
کشره آنکس کبیر پشت خاست
کیا کن نام موافق هست و کفتور
کشر اعنف و کراغندش فراگند

کراشه طرز و کلک طرزه و کفر
کمرش پهلوان کشته قلیل ست
کنوره خاویج و کاتوره چران
کواسیمه کواسیمه بود و ساهل
کباره چون کواره هست لانه
کامیسا ویر و کاره پشتواره
کثیران ست قطران کودانبار
کشتاع خانه و کرایس و
کتبهر چون کتبیل هست
کجا به چون کجاوه هست
کلند مقطره کلیاش
کشتات و کامه مقصد
کلوت طاقی ست واک

کنونی در بحر سیر اطلوسی شتاب
کوبه بود و تنک و هم موج آب

کنونی در بحر سیر اطلوسی شتاب
کوبه بود و تنک و هم موج آب

کوبیده حمله هست و قورپوش و شام
کند و کند و کند و کند و کند
کا و حرس و کماله و کالاستاع
کفچه چچه کفچه کفچه ای بهوشیار
کالم آمد شب و کابین حدراقی
کندر آمد شهر و کلد و ارض سخت
کاج و کاج و کاش لیت و کی متی
کنونی بجز نوح مسد شتاب سینه ده بیت و پنجاه و چهار لغت مع سه سخته
کنایه ضد نوک واک بے مغز
کمینه سفله کمر کاسه بخیل ست
کیا جو رست و انا کسل نادان
کندر نام کس و کس مردم اهل
کنام آرامگاه و آشیا
کیرج و کار و کلک بشد تواره
کسید آفرینه و کفشی ترنگار
کده بیت و ده و کاجال و کاجا
کنک مسک کینه آمد پرستار
کنک باشد نقد کشتار بسیل
کشره آنکس کبیر پشت خاست
کیا کن نام موافق هست و کفتور
کشر اعنف و کراغندش فراگند
کنونی در بحر سیر اطلوسی شتاب
کوبه بود و تنک و هم موج آب

کونج بود احوال و چند در میل
کاجه ز سندان بود و کب و بان
کمانه چشم و کفلی بد سرین
کیک بود قیج و کتوش و قطن
کفش و کابوچ و کبوتر حمام
کنده بود و خندق و کانه ست قصه
کنجک و کجیل و کجست چرخ
کاخر و کاخه بر تان مطهر

گراگز و گراگز بست از می و پیل
کباب بود دست و سر کشت میان
کش بغل و سینه شد و کش دین
کرک دجابه بود ای با عطا
کوف و ملک است چه نوم اهام
کنگره مشرفه بود ای شاه عصر
کوت چو کوننه و کوننه سرین
نیز بود ز روی کشت ای پسر

متنوی در بحر مجتهد متن شمس حضرت بیت و سی و یک لغت
 کمر و معر که چون کدنت یا کد
 کلوک بی ادب و بیجا کلوک امرو
 کلند چو کلنگ ست محقر و گویال
 کراز و حوصله و کلمه و کلب بنقار
 کیتیم شور زین کور از من کور
 کنایع جانب تارست و کرم ابر شیم
 کونر زاویه کیده شده اس ای ما

<p> گشتان باغ و گردباد و عجب پیش کلنده بود زن بدکار گل نارس است بی گمان جلنار همچو گویان گوا و بان بفسار گرز و گویال شد عمود ای یار گله باشت در رسته بلا انکار </p>	<p> سرست و دشت و گرد و غبار شست و گام و دی نادوان و رو گشت ناگزیر و گوال هست جو ال گز از نیست شست و گو سپند غنم </p>
--	---

ک و فارسی نظم و بحر خفیف
سرست و دشت و کمر و عیار
شست و گام و دی نادران
ور و گند و ناگزیراب
و گوال بهت و جوال
کنز از نیست و سرست
نیت و گو سپند و خنم

یار بیت و شتا و نعت مع کس
 گلستان باغ و گردباد و عصا
 پس کلنده بود زن بدکار
 کل نارست بی گمان جلدار
 محو گویان گواه بان یغیا
 لرز و گویال شد عمو دای یار
 کلام باشد در مشقه بلا انکار

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

گول و بلق و گرگینه شد پستین	گلوتیه بود طاقیه بی گمان
گلانه بود زلف و هم پیرهن	گرویس آمده موی بابت نمان
گهر اصل و در گوش مایه صدف	گره یارزه بار آمد و گشت کلان
گرگوه بود پیشه و گوه پست	گرینک باشد میفک ایوان
گرازه و گرازه بود و خوک نزد	گوزن و گوزن جهان که میندی بان
گزنه و پنجه شد و گز و راع	گرست و نیت و گزستون گیان
گلچپ فواق ست گز سال	گلو حلق و گوشک بود و گوزان
گوزن زدک و گوزن هم گوزگان	بود جوین و کشنیر شد جلبدان
گردان و سنده گندم و جو کسین	برنج ست کا و درین طوختن خوان

تقنوی در سحر مل سیدل شملبر چاره بیت و چهل نه لغت مع یک نسخه

گرنه باشد اجزه کوم افخرست	کال بود و جال و گرگر خبرست
گزنم و گز طفا بود و گازی گز	گرگون شد بیدشک ای نامور
گش و گش و گش و گش و گش و گش	گش دل و گش بغم و گش بهشت
گزن و گزین بدان تاج گیان	سمازیش قنقل شد اسمی روشن بیان
اگر اوزنگ ست و هم اسم خدا	نیز صانع باشد و گریان مندا
صنعت و گزین و گزین و گزین	کنندک و گوگرد و کبریت ای خیر
صنعت ست گریان شب	کوک و کوک و کوک و کوک و کوک
سینج آمده و هم با و بر	گروه و نقتیه و و گوهر اصل و در
ت و تخت سلطان بیلدا	کیسج آمده و مل مترا آن بیلدا
ند سوده و گرم ست جا	گو شواره قرطه و گوهرش سوار
و گوکار و گوکار ست نیز	گوی گردانک جلال می پست
و هند می اسے کار کا	کنندانی گمن گرم چوب خوار
و نام و و گشای ست خیر	کیج سرگردان و گشای ست خیر

کماله بود زلف و هم پیرهن
 گره یارزه بار آمد و گشت کلان
 گرینک باشد میفک ایوان
 گوزن و گوزن جهان که میندی بان
 گرست و نیت و گزستون گیان
 گلو حلق و گوشک بود و گوزان
 بود جوین و کشنیر شد جلبدان
 برنج ست کا و درین طوختن خوان
 کال بود و جال و گرگر خبرست
 گرگون شد بیدشک ای نامور
 گش دل و گش بغم و گش بهشت
 سمازیش قنقل شد اسمی روشن بیان
 نیز صانع باشد و گریان مندا
 کنندک و گوگرد و کبریت ای خیر
 کوک و کوک و کوک و کوک و کوک
 گروه و نقتیه و و گوهر اصل و در
 کیسج آمده و مل مترا آن بیلدا
 گو شواره قرطه و گوهرش سوار
 گوی گردانک جلال می پست
 کنندانی گمن گرم چوب خوار
 کیج سرگردان و گشای ست خیر

نیواں وطن
کاشغریا
۵۸
ہست واجب شد ممکن ہے یا

مسنوی در بحر خمرج مسدوس شش هفت بیت و بیست و یک مایه هفت

گرفته لعن و انکل ظرافت

[illegible]

لوازه کا دستانہ اور عیارہ
بیرو ملکوں کو وختیاریہ عیارہ

در آن صدمه بسیار هم خدا را در آن
گفته که من که در آن غمناک

گدا در پیش و گدا در دست و گدا در پا

گرا سخنان میر منشیانی دیگر منسرا
سپه سالار و کشاکش ویر و لاف

شعری در بحر فنجیث ثمن مستطیل بحر اربابیت و بهیروزه لغت مع یک نسخه

گرفت طایف و گرفتک همچو گرفت
سفید باشد و در پیش و کشته شد

کرا و جا کہ کہنہ کرینہ شد کرا پس
علیم الملی و لورب تو یا یا یاس

لَئِنْ جَاءَ عَصِيَّتُكَ بِمِثْلٍ نَسِيتَ لَأُنْزِلَنَّ عَلَيْكَ مِنَ الْغَمِّ مَتَّاتٍ مُتَّاتٍ

قطعه نظم در وصف خوشتر است

اسمہای کنوز مروی	این جنین مادت ساو آورد
------------------	------------------------

گنج افرا سیاه گنج عروس | ز گنجمارست و گنج شاد و آه

لنج و سپید و گنج سه پخته نیز | لنج خضرست و گنج بابو

باب الامتداد و بحج خفیف مستلزم جار و مبتدئ و قبل و پنج گفت

لاودیوار و حبیب و دیوار

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُهُ
وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُهُ

موتور دوشنده وان و نوشنده
لانه آواز و آشپزخانه

1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

[illegible]

100

لاش تاراج و کم و بی اعتبار	لر مرد و بر لر جو بی دین
ش عصاره نخل بیشک ریا	لیج و لیج و لیلیک اسی کپا
شنوی در بحر مزج مسدش تملیه شش بیت و نوزده گفت	
لنبار و لنبان سب پر خوار	لچن نمب نه نت و لیوه خنشار
له اذن و اجازت بیدرست	لیان رخسار قنابان فروخت
کلام هرزه و بیهوده بیشک	لماشیم چیز زیباست و لکلاک
بد اصل انقاس و امر و پاشک	لج و لست هم لکد شد رکله لیتک
لزوم آمد کپاده لشک پارو	لگن تشبیه آمد و لوده و کواره
لک و یک بی هنر لکبیت و	لیان خشنده و لینه مدور
باب الیم شنوی سحر مل مسدش تملیه باز و بیت و شصت گفت مع حایر	
ماه برمه مهره پیکاسی ارجنه	مشتوار رومه و میتین کلید
مه کلان و مونغ و مونغ آتش پت	مگش و مشتنگ دزو و در نهشت
موشک تران گلهری بیگان	موش و موزن مجومزه فار و خوان
مار بخوار آمد گوزن اسی جان کن	موشگیر و موش خوار آمد زغن
مناب و مفر مرگش کامیاب	موسه بنور و مگس باشد و باب
مزرعان و وزخ شده و مینو بهشت	موزه اندوه دیش خوی و ششت
سعد و باز و عقص باشد با حیرن	مشت و مشکاک و مشک مین
مان نظیر و خانه و بکزار و پاش	مین کرسی طعام و ضیفه شاش
ماشه و ماشه ز باشد گلشت	ماشو و ماشیه و ازل بی گمان
ماش مندی قلت است اکام	مکات جلپان و مکات باشد عید
مار مهره فاذ هر و بی کلام	ماچو بهشت و مین و ل شرات
هم محاسب مر شمار ای کامیاب	مار و مار و مفرست هم حساب
مکک سوش موز پوزه لاک	مهوره آتش و مندل آمد عود خام

لریا بوی خوش
 بوی دانه
 از سیلاب گزده
 باشد با آدمی نشسته
 بوی دانه بوی خوش
 لایق و مینعت و بوی
 بوی نام و فغان و
 راده و طبع و
 گیسو و لایق و
 دانه و بوی خوش
 لریا بوی خوش
 بوی دانه
 از سیلاب گزده
 باشد با آدمی نشسته
 بوی دانه بوی خوش
 لایق و مینعت و بوی
 بوی نام و فغان و
 راده و طبع و
 گیسو و لایق و
 دانه و بوی خوش
 لریا بوی خوش
 بوی دانه
 از سیلاب گزده
 باشد با آدمی نشسته
 بوی دانه بوی خوش
 لایق و مینعت و بوی
 بوی نام و فغان و
 راده و طبع و
 گیسو و لایق و
 دانه و بوی خوش

مجلس آمد کابل و بداعتقا و	مانه رخت چنانه و سنده کسلو
موزش کیکه موزش آید ز سبب	میخوش آمدش و شیرین و صیب
مشتوی در بحر خفیف شملیه بنیز ده بیت و جالفت مع یک	
مالوالی و ماترنگ اسے یار	سام ابرقش شمار بے اتحار
ماژور اثر و پا و ماترنگ	سوسمارست و موزش و رنگ
موسک نش و آتش و زنبور	مرگو و مرنگو بود و عصفور
مود باشت عقاب مانوک	نیز مانوک و بستره بیشک
مرزبان حاکم و میسند است	مزداجرت چسبک بیکارست
بانگ و باج میسر و ماه مفر	مهرست و درم و میوه مفر
مرت زنده بود و مکره بسیار	مسند یورست صاحب ادا بار
مادر و مادر و مادر و نام	والده باشد و مهار ز نام
مویه و موشش گریه و ناله	ماله و مرزه ست و گلستانه
منگ قانون و خدعت و قنازه	دزد و لاف و قمار و جنب لاده
مانع ذیقت و منافقست و میل	چیزه طالع هست و ثقیل
مرز چون مرجع هست ارض و دیار	مایه اصل و بضاعت مست دار
همچو مایه هست ماژور	نیز مانیدرست حفت بد
مانه چو مور چانه و رنگ	ماس و آماس و موشست و رنگ
مانه است و میمونه	نیز میمون بشمار چو مونه
مبادیله است ای پادشاه	پس مدنگ و ترس و مانه شمار
جست را و سوس و مایه	کشته و باج بوسه پنداری
موشکول و موشکول	مقتول و ماشوره کسب و کوله
بجز هرج مسدس شملیه بیت و بست کونج لغت مع یک	
میشد و میز و دستا	ملوک و ماکو آمدند و سس تار

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

<p>نیل سپید شمشیر و کتاب نور دست منوال و چین و شکنج نیر نوار سبزه نس نقام و نقام و نقایست رشت</p>	<p>بود بدله نرنگ تلمبه گان نشان رامیت و دکل پشدان نیرست شب بیا جبهه بخوان نلفت و نینبده ضد عیان</p>
<p>نایج کونال و ناک و نای فریار نیلک و نیلست و هم نیل نابسته انعام غیب تنهای ناجو و نوج و نشک و نوز و نوخ نوسوم آرزو نو و نور و نور نینیا کچو نغدا و نلن نشت ست و خراب و نمره نگ بود کام و نایست هست کلام ناشک و نیشک و نیک و ناشک نیش و نیش آلو طبرک نار و ان و ان و نار و ان و چون نار وین ست سبیل و روم ونار سیده میوه خام نشد کاغذ و نشو و نشو ناست موری و نسبه</p>	<p>نایلو سست س از مو شقار نچو شنج قرصه بے انکار نیوسا دست بے زوال بے یار ناژ کاج ست و نار و نوگنار نیوشه استراق شمع شمار نغضو الان جواسے اسے دلدار نشت نیک و خوش اسے نگو کردار نس بود پوز و نول و نگ و نطقا قرصدار و نچ ست سبزه گه و نای نلک زعفران هست و نار انار نار و ندرست فارسی گلزار نوش ترپاک شمشیر و شمشیر گوار نفسه ک آنبه نوار س است خیار هم نشو دست ساده و هموار چینه ملکس بود رشت و دیوار نچرخ خفیف شمشیر بیت و بیت لغت مع یک نسخه</p>
<p>لیل و کتابت و فرمان ست مبتدس نوزند</p>	<p>هم کتاب آمد و نسنه قرآن ترجمه باشد و نوا و نریان</p>

نیل سپید شمشیر و کتاب
نور دست منوال و چین و شکنج
نیر نوار سبزه نس
نقام و نقام و نقایست رشت
نایج کونال و ناک و نای فریار
نیلک و نیلست و هم نیل
نابسته انعام غیب تنهای
ناجو و نوج و نشک و نوز و نوخ
نوسوم آرزو نو و نور و نور
نینیا کچو نغدا و نلن
نشت ست و خراب و نمره
نگ بود کام و نایست هست کلام
ناشک و نیشک و نیک و ناشک
نیش و نیش آلو طبرک
نار و ان و ان و نار و ان و چون
نار وین ست سبیل و روم
ونار سیده میوه خام
نشد کاغذ و نشو و نشو
ناست موری و نسبه
لیل و کتابت و فرمان
ست مبتدس نوزند
هم کتاب آمد و نسنه قرآن
ترجمه باشد و نوا و نریان

نخل امر و نوره ابن سینا
نیوش و طے آید نیموز کیم
نیدلان کا بوس بہت و نگسار

نزد سارا آمد سلیم اسے پر تین منہ
نزد کر اشتوہ چھینسکی و دلیر
منع و نرسے و اصل حق ما ددار

مثنوی در بحر خفیف مستقلمبر حیا ربیت و پانزده لغت

نویچه امر و نفاق نادان است
 ناب خالص نویم محض و نیاز
 نوس قوس شرح شد و نیواژ
 ناده پر ناله هست و نر موزه

ناوشتی نذاج حسن را نشت
حاجت است و نشیند غنیمت را
چو و نیزمست و نثرم سبغ امی یا
جهول از باور است با کوره

باب او مشقوی ربح تجارتی متن تسلیم و بیت ملی و بیعت مع

در شان و دستور پیوست
وزرم و دماغ آتش دواز باز
و جریمست فتوی بلا اشتباه
و یاسک بود فاشه بی کم و کاست
و رنج بود چون و رنجین ^{سوار} ^{ملکن}
دانه بود گرد و دور ^{ننه}
و تنگست معلق و درن ^{سین}
النه چو الانه ^{لکن} و دین ^{لکن}
ده بود ^{که} و دیک ^{که}
شمار و زینه و زنا جوان

درستان بود است انی حق پست
 وراغ ست شعله و له مشد و نار
 و چرگز بود شفته اسے مر دراه
 و زرع ست اکو و نه امیر دست
 و شینه بود و جوشن اسے کا بکار
 و گر و اردن را بدان گرد نه
 و نه قدرت دوات حرف و سخن
 بود و داد و است ست عدت پستین
 ز محبت ^{و دوستی} تسبیل ست اسے با اسید
^{کسیلا و نه اندک} دس گندس و دلیه شور و فغان

بنوی در حجر مل سیدش شکر سبزه سبزه و یازده لغت

سبرجیر وزیر آندہ
شدرو و حفظ و در سبق
بادشاهان شمار و وادیان

وادرنگ آمد تریخ اس کے ماہر
و ندظرف دون نظیر امر و حق
چمچہ والا ان سوخت یعنی بادیا

[illegible]

نظم در بحر خفیف مشتمل بر یازده بیت و سی و دو لغت
 و در آن آمد بنجاست اخی شیار
 و در کنبشک باشد و در کاگ
 و ال ببال و و راز غوک ز رست
 و غوغ آواز غوک بی شبهه
 و رزکن کوزه پر آب بود
 و شیر و شیر حنلاصه و خاصه
 و رت عریان و در پنج حریص
 و نگ خالی و واکشاده و دو
 و ششم و در پنج چون و تک سکه
 و ندرست مرکز و والا و
 و در همین نان گندم و جوداس
 و جنگ آمد بنیض منت
 شیر کنبشک است و اف هزار
 و شکل آمد بنیض قیبت
 و کوک آواز کلب بی انکار
 پس و عیش است آن به و بسیار
 و اثر یان خامه گان و در میان
 و از بانج است و دشمنی و نجا
 و رزمی و و زکار شد اکاثر
 و شاه با شنه شد اسه ستوده شمار
 سقف خانه است چینه دیو
 خوشه گندم اسه نگو کرد

بهرای این نظم در بحر خفیف مشتمل بر یازده بیت و سی و دو لغت
 و در آن آمد بنجاست اخی شیار
 و در کنبشک باشد و در کاگ
 و ال ببال و و راز غوک ز رست
 و غوغ آواز غوک بی شبهه
 و رزکن کوزه پر آب بود
 و شیر و شیر حنلاصه و خاصه
 و رت عریان و در پنج حریص
 و نگ خالی و واکشاده و دو
 و ششم و در پنج چون و تک سکه
 و ندرست مرکز و والا و
 و در همین نان گندم و جوداس

نظم در بحر مدلس مشتمل بر هفت بیت و هفت لغت
 و در آن آمد بنجاست اخی شیار
 و در کنبشک باشد و در کاگ
 و ال ببال و و راز غوک ز رست
 و غوغ آواز غوک بی شبهه
 و رزکن کوزه پر آب بود
 و شیر و شیر حنلاصه و خاصه
 و رت عریان و در پنج حریص
 و نگ خالی و واکشاده و دو
 و ششم و در پنج چون و تک سکه
 و ندرست مرکز و والا و
 و در همین نان گندم و جوداس
 و ارمانند و خداوند است و بار
 ویشه پیشه و اسه چاه زینه و
 پس و رز آل مدشتانکس انکار
 و البغونه غازه و اشامه منار
 و در شاگرد و مرید اسه تا
 ویره و و رکار یقین یا
 واده بنیاد و غیبت

بهرای این نظم در بحر مدلس مشتمل بر هفت بیت و هفت لغت
 و در آن آمد بنجاست اخی شیار
 و در کنبشک باشد و در کاگ
 و ال ببال و و راز غوک ز رست
 و غوغ آواز غوک بی شبهه
 و رزکن کوزه پر آب بود
 و شیر و شیر حنلاصه و خاصه
 و رت عریان و در پنج حریص
 و نگ خالی و واکشاده و دو
 و ششم و در پنج چون و تک سکه
 و ندرست مرکز و والا و
 و در همین نان گندم و جوداس

قطعه در بحر مضارع مشتمل بر دو بیت و نه لغت
 و در آن آمد بنجاست اخی شیار
 و در کنبشک باشد و در کاگ
 و ال ببال و و راز غوک ز رست
 و غوغ آواز غوک بی شبهه
 و رزکن کوزه پر آب بود
 و شیر و شیر حنلاصه و خاصه
 و رت عریان و در پنج حریص
 و نگ خالی و واکشاده و دو
 و ششم و در پنج چون و تک سکه
 و ندرست مرکز و والا و
 و در همین نان گندم و جوداس
 و در واک شد تواره
 و در حذر و کمال و و شکرده جایگاه
 و شکرده و در سیم و تم و جز شد و

بهرای این قطعه در بحر مضارع مشتمل بر دو بیت و نه لغت
 و در آن آمد بنجاست اخی شیار
 و در کنبشک باشد و در کاگ
 و ال ببال و و راز غوک ز رست
 و غوغ آواز غوک بی شبهه
 و رزکن کوزه پر آب بود
 و شیر و شیر حنلاصه و خاصه
 و رت عریان و در پنج حریص
 و نگ خالی و واکشاده و دو
 و ششم و در پنج چون و تک سکه
 و ندرست مرکز و والا و
 و در همین نان گندم و جوداس

باب المارظم در بحر خفیف مستطیبه چارده بیت پنجاه لغت مع دو حقه	
<p>طاققت و قصد و قصد و تیار دم آب و ز کام و عاتل و خار بار دیوانه و خموشش و مهار جرعه هر هفت و زینت ست و منگار نام بیت المقدس اسے دیندار چون ہر آئینہ میکش ناچار زشت و ہنجام کابل و بے کار فرق سر ہر بست دوش و کنار نیز کہ فواق و حمل بگذار باژنو و ہاژہ شد حقیر اسے یار ہنیکر اسپ کیت بے انگار ہوژہ صعوہ شد و ہمار شہار تاکنون ہودہ فائدہ انگار صدق و ہر مان بے ایشار</p>	<p>سنگ نمکین و دانہ و مقدار نیز عقل و تبیلہ و شکر یا کرہ سپو یا کلمہ الکن ہند و ہنجار راہ و قانون ہفت ہو بخ چون ہوخت باشد و ہوخت لایہ بیت سپو یا مینہ ہرگ نادان ہر و ویر و ہر اک ہو بخ و دوش و کشف ہماک ہماک ہیکلہ و یکجہ و ہیکلہ و ہیکلہ ہائے و ہکویت سہ شستہ ہیرک اشتر کرہ ہیون اشتر ہو برہ و تندی ہماک ہماک اس و ہم ایضا و ہنیز و ہنوز ہرزہ و ہرزہ ہبہ ہر توز</p>

نوی در بحر تقارب شمن مستطیبه یازده بیت و چهل و لغت

<p>ہمایون مبارک بود بے قصور بل آغوش و ہرگز بود جاد و امن چرخین ست باگک میبای جان ہوس آرزو ہوز زرد اسب و نیم ہلاشم بدوزشت اسے پریشتر چو ہمایاز و اسب از و ہمت اشیا ہلال چو ہلال میدان نام زہر</p>	<p>دہوش عقل و شہ زکف دست ہر و ان زبانا خا ہویدا عیان ہر اس ست بیم یہ و مقبہ نیز ہماکس ہمال ہری نام ہمد</p>
--	--

خواجه زنده سقف گردان سپهر
 مرتب شد این نامه و پذیر
 به آئین لغت و بطر شکر
 بدو دست دادند و فیروز بخت
 امیر امیران هست بکند
 حسد باوند جاه و حسد او نقد
 قوی باز و پیروز و پرتوان
 وجیه و سخنی و سلیم جبری
 شریعت النسب سرور و نادر
 چنین نامه در لغات در
 از آغاز عهد سلف تا کنون
 سنادم مع سال سلطان دین
 مرتب چو این نامه را کرده ام
 نه تقدیم و نه تحسین و هیچ جا
 که خوانندگان فرایند و هم
 من این نامه نامیده گشته ام
 حسد دیدار این گوهر شاهوار
 ندیدم حسد او فت دروان سخن
 چو این نامه نادر آید پسند
 بآئین شایسته و اورا ن
 جهان محط سازد و گنج باز
 محمد و عا گوشت آنست و درست
 از و شوکت و دین حق تازه گشت

نشد و زنده مشعل ماه و مهر
 چو از رنگ مانع عیدم النظر
 با سلوب خوب و تیرتیب حرف
 نثر او از تاج و سزا و اکت
 رئیس ریسان اقبال مند
 خداوند تیغ و حسد او نقد
 بایک سنگ و صفدر و پهلوان
 شهنشاه صفت در تورنری
 محمد علیخان و الاستار
 مصنف چو مرآت اسکندر
 نشد بر این طاق رنگارگون
 خیابان گلشن درسی نام این
 لغت و نشر جاسک نیارده ام
 بلفظ و به معنی نمودم روا
 بوجه نکوتر و آید به نظم
 نه نامه و نه به باسفته ام
 نباشد خبر آفاق من زینهار
 درخشان نه آسمان سخن
 بدرگاه آن سرور
 که باشند نامی ز نام آ
 بالغام خویشم کند
 که دارا که اسلام و د
 شکوه شریعت بر او

خداوند جهانش نیکو ارباب و میان زمین گرامی کند	بهر حاجت و مقصدش یار باد بجاه و با متعال نامی کند
--	--

بود تا زمین و زمان را می تمام نکو نام گرداندش و السلام	
---	--

تمام خدا این نامه نامی و نشانه گرامی می چسباید ان گلشن دری از
مصنوعات خاکسار سراپا گنجا را مید و از مغفرت پروردگار محمد علی
متخلص شد عفا عینه و عن الدین بیا ریخ نوز و هم ماه رمضان المبارک در سنه
یکهزار و دویصد و هشتاد و دو از هجرت النبوی صلی الله علیه و آله و سلم

خاتمه

الحمد لله و الله که درین آیام خسته فرجام کتاب ستیاب کامل انصاف شکست
چمن موسوم به چسباید ان گلشن محتوی لغات دری بطرز نادری و عمده
کتابت خوب و تطبیع خوش اسلوب بجا غنم غوب در مطبع نفیس سنبل
منشئی نول کشور باده پرنیل ۱۲۸۶ هجری بمهرتبه دوم علیه الطباع پوشیده
بصارت بخش ختم مشتاقان شد

بایخ طبع سابقه از نشی فدای صبا پیش

هفتون عجایب انصاف سال از سر جویدار	شد از طبع مطبوع ارباب علم بود در خیابان روان آب علم
---------------------------------------	--

١٩٢

DUE DATE

۱۹۱۵۱۲۵

১১

۱۹۱۲ خ
۵۵۳۳
خیابان گلشن

۱۹۱۳ خ ۱۹۱۳ خ
۵۵۳۳
خیابان گلشن

DATE	NO.	DATE	NO.